

متفکران اسلامی
سال هاست با
مطالعه مدرنیته،
به دنبال پیدا کردن
نقطه مناسبی برای
دیالوگ و مفاهمه با
عالم غربی، از جمله
در مفهوم عدالت
هستند. آنها گاه
به مدد مطالعه
مفهومی عدالت
و یافتن حدود و
ثغور آن، امیدوارند
میدان گفت و گو
را به درستی آرایش
دهند؛ از این رو ایشان
گاهی با فلسفه به
گفت و گو نشسته اند
و گاهی با الهیات
مسیحی، گاهی
با فلسفه سیاسی،
گاهی با حقوق و
گاهی با اقتصاد.

می پردازند تا حدود و ثغور مفهوم عدالت مشخص شود و بتوان به مدد این مفهوم شناسی، از دستاوردهای مدرنیته در مفهوم عدالت نقشه‌ای مشخص کنند و میدان گفت و گو را به درستی آرایش دهند؛ از این رو متفکران مسلمان گاهی با فلسفه به گفت و گو نشسته اند و گاهی با الهیات مسیحی، گاهی با فلسفه سیاسی، گاهی با حقوق و گاهی با اقتصاد.

همان گونه که اشاره شد، احمد واعظی طی سال های ۱۳۸۶ تا ۱۴۰۱ حداقل سه کتاب مهم در نظریه عدالت نوشته است که مسئله اش در کتاب اول سیاست است و در کتاب آخر اجتماع. اکنون سؤال این است که او چه درکی از امر اجتماعی پیدا کرده است که فضای تحلیلی خود را به مرور تغییر داده است؟ او در کتاب اول، به تبع این اندیشه، که نقطه ورود اسلام به جامعه، فلسفه سیاسی اسلام است، به نقد عدالت رالز پرداخته و آن را بنیانی برای لیبرالیسم سیاسی معرفی کرده است. اما در کتاب «نقد و بررسی نظریه های عدالت»، که دو سال بعد منتشر شد، به پیروی از سرفصل فلسفه علوم اجتماعی، که آن زمان در حوزه طرفدار پیدا کرده بود، به نقد نظریه های عدالت مدرن بر اساس اینکه کدام یک پوزیتیو، تفسیری یا انتقادی هستند، پرداخت و به این ترتیب نشان داد که از نگاه خام «اسلام سیاسی»، که ماهیت پویای اسلام را در نظریه دولت و قدرت می دانست، بسیار فاصله گرفته است. اما او در کتاب سوم به دنبال نقد دو رویکردی بوده است که پیش تر خودش هم درباره آن ها کتاب نوشته است. او در فصل اول علاوه بر اینکه مفهوم شناسی عدالت را، که بر کتاب دومش حاکم بوده است، نقد کرده است، در بند ششم از فصل اول توضیح می دهد که چطور عدالت، به مثابه امر اخلاقی فردی و امری سیاسی، که مدینه فاضله و عادل را می سازد، موضوع غرب مدرن نیست و گفت و گو با غرب از پایگاه این دو منظر، ما را نفیاً یا اثباتاً به نسبتی با غرب مدرن نمی رساند. او توضیح می دهد که غرب دیگر نه به دنبال غایتی کمالی در فردیت انسان است و نه در اتوپای اجتماعی و مدینه فاضله، بلکه عدالت را بدون فرض این نقاط کمالی توضیح می دهد و ما اگر این مسئله را نفهمیم اصلاً در نسبتی با غرب نیستیم. به همین دلیل است که او با زاندیشی در عدالت اجتماعی را برای برقراری نسبت با غرب مدرن در موضوع عدالت پیشنهاد می کند. اما درک او از عدالت اجتماعی چیست؟

وی متوجه شده است که عدالت اجتماعی در جهان مدرن، معنایی جدید از عدالت توزیعی است و این معنا با آنچه ما در سنت علمی یونانی و اسلامی می شناسیم یکی نیست. او این معنا از عدالت را در